

شرح

آ شعر شمس تبریزی

الف

به انتخاب و مقدمه‌ی: محسن بوالحسنی

به انتخاب و مقدمه‌ی: محسن بوالحسنی

موضوع: ادبیات/گزیده‌ها

ویراستار: آزاده کاظمی

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۸۱۸۳-۰۸-۲

صفحه‌آرایی و طرح جلد: آتلیه هونار

نوبت چاپ: چهارم / ۱۴۰۱

چاپ و صحافی: مهرگان

تیراژ: ۵۰۰ نسخه

بها: ۵۰۰۰۰ تومان

حق چاپ برای ناشر محفوظ است - هرگونه اقتباس و کپی از اثر (چاپی، صوتی، الکترونیکی و...) منوط به اجازه کتبی ناشر و نویسنده است

سرشناسه	شمس تبریزی، محمد بن علی، ۵۸۲-۶۴۵ ق.
عنوان قراردادی	مقالات، برگزیده
عنوان و نام پدیدآور	شرح ان الفاء شعر شمس تبریزی / به انتخاب و مقدمه‌ی محسن بوالحسنی
مشخصات نشر	تهران، نشر هونار، ۱۳۹۶
مشخصات ظاهری	۱۸۰ ص ۱۴/۵ × ۲۱/۵ س.م.
شابک	۹۷۸-۶۰۰-۸۱۸۳-۰۰۸-۲
وضعیت فهرست‌یابی	فیا
عنوان دیگر	شعر شمس تبریزی
موضوع	برهان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	۲-th century Mysticism -- Early works to
موضوع	برهان -- متون قدیمی تا قرن ۱۴
موضوع	۲-th century Mysticism -- Early works to
موضوع	شعر فارسی -- اثرات
موضوع	۱۳th century -- Persian poetry
شناسه افزوده	بوالحسنی، محسن، ۱۳۶۰ -
رده بندی کنگره	۱۳۹۶ ۷۰۱۲ ۸۷۰/ش ۸۲۸۳ BPT
رده بندی دیویی	۲۹۷/۸۲
شماره کتابشناسی ملی	۴۸۳۳۳۴۴



FSC C019863 PEFC C019863

Paper from well managed forests and controlled sources

کاغذ این کتاب از جنگل‌ها و منابع کاملاً مدیریت شده تهیه شده است.



نشر هونار

۰۹۳۶۳۹۱۳۹۵۳ - ۰۲۱ ۴۴۴۸۹۶۸۰

www.hoonaar.com info@hoonaar.com

insta:hoonaar.publication telegram: @hoonaarpub

اگر تو سخنی، پس این‌ها چیست؟

مجموعه «مقالات شمس» اثری ارزشمند و جاودانی از معلم مولانا «شمس‌الدین محمد کبیری» است. خود مولانا بی‌شک از نوابغ بی‌زمان هستی است و شاعر بی‌قرار و پریشانی که دست‌به‌دست کلماتش در جهان می‌چرخد و گوش‌به‌گوش صدایش طنین‌افکن است. شرح حال مولانا علاوه بر آن‌چه در تذکرها آمده؛ در شعر او نیز قابل ردیابی و دریافت است و می‌توان به شکلی عظیم از مولانا در شعرهایش دست یافت. شرح بی‌قراری شمس را هم می‌توان در همین مقالات جستجو کرد و آثاری که به صورت مبسوط از گذشته تا امروز به شرح شخصیت شمس و مولانا پرداخته‌اند. آقای «ناصرالدین صاحب‌الزمانی» در کتاب «خط سوم» تقریباً

شمایلی کامل از شمس، با استناد به کتاب‌هایی همچون «ولدنامه»، «مناقب العارفین»، «رساله سپهسالار» و... در اختیار خوانندگان قرار می‌دهد. ایشان در بخشی از کتاب «خط سوم» درباره شمس تبریزی می‌نویسند: «شخصیت شمس به شدت در هاله‌ای انبوه از ابهام، با روایت‌های متضاد، با اغراق، با شعر، با افسانه، و با اعتراف بسیاری از معاصران او، ویژه‌هنگام عصر ما، به ناشناسی و گمنامی وی، به هم در آمیخته است. [...] با این وصف شمس، به مناسبت رابطه‌ی خلاقش با مولوی، نه تنها یکی از شگفت‌انگیزترین شخصیت‌های تاریخ ادب ایران است، بلکه بی‌تردید، از ابر-چهره‌های حیرت‌آفرین، در نهضت عرفان جهانی به شمار می‌رود. شاید اگر شمس نمی‌بود، در حیات روانی مولوی، هرگز استحاله و جهشی آن‌چنانی را که از وی ابرمرد والائی بدانسان بی‌نظیر، فرا بر ساخته است، پدیدار نمی‌گشت.» و در اشاره‌ای، درباره‌ی عشق مولانا و شمس، می‌آورد: «عشق مولوی به شمس، شیفتگی، شیدایی و شوریدگی حاصل از برخورد این دو «ابر-مرد»، بی‌قراری، دلهره، حسرت، امید، انتظار، پایکوبی، ذوق‌زدگی، و هراس مولوی، از بودن یا نبودن با شمس، با هیچ معیار محبت، با هیچ نصاب عشق، با هیچ میزان سرسپردگی و شیدایی متداول بشری، با هیچ

اصل شناخته‌ی «روان‌کاوی غربی»، با هیچ الگوی پذیرفته شده‌ی معمولی در روابط انسانی قابل درک، قابل اندازه‌گیری، قابل بررسی و کاوش، و در خور ظرفیت فهم و تفسیر نیست. بلکه یک مورد استثنایی است!*

اما در عین حال جادویی بی‌نظیر و خیره‌کننده در عرصه‌ی سخن و سخن‌آوری نیز هست و اگر چه این کتاب در واقع حاوی اندیشه‌های شمس در حوزه عرفان و فرازهایی از زندگی اوست، اما بی‌شک این اندیشه‌های عرفانی و زندگی شمس نبود که منجر به جمع‌آوری این گزین‌گویه‌ها شد. بلای شمس از زبان اوست، آن چنان که خود می‌گوید؛ و این شعرواره‌ها منعکس‌کننده جنون و شیدایی این بلای عجیب و باشکوه است در چیزی که کمترین نام برای آن «شعر» است.

اولین بار مقالات شمس را به تصحیح استاد «محمدعلی موحد» خواندم. سال‌ها پیش، آتش زیر خاکستری که تا امروز هم چنان پا برجا و جاودانی‌ست و «هر لحظه مرا روی دیگر می‌دهد.» در خوانش‌های ابتدایی، جملاتی از کتاب در ذهن من می‌ماند و جای خوش می‌کرد و بعدها همین جملات مرا به سمت عجیب مقالات می‌برد و قطعاتی که زیر آن‌ها خط

* (خط سوم. ناصرالدین صاحب‌الزمانی. چاپ بیستم ۱۳۸۶. نشر عطائی.)

کشیده بودم. تا امروز. این جمله‌ها چه دارند در خود و این
 مجنونِ خلاق و رها شده از زمان چه می‌گوید که امروز شعرها
 در سخنش می‌بینیم و می‌خوانیم کشف‌های آن چنان و
 این چنینش را در زبان و در حرف. این بیابان‌گرد، این کولی،
 این مسافر، این کارگر فعله‌ی لاغر، چگونه کلام را از «کاف»
 و «لام» و «الف» و «میم» خالی می‌کند و آن چنان به جان
 زخمه می‌زند که شاید به ندرت بتوان متنی هم‌سنگ و قدر
 او یافت؟ شاید گفت این نقل آنچنان بی‌راه نیست که شمس
 راوی ذات «کلمات» بود و این بار بود که بردوش او سنگینی
 می‌کرد؛ باری که دیگران مصرفش می‌کردند و شیخ کم‌نام
 و نشان به ساحت و ذات آن‌ها دست می‌زد و آنها را چیزی
 می‌دید جز آن چه بر زبان و کاغذ می‌آیند.

این شعرگونه‌ها، در مقالات لابه‌لای حکایت‌ها و شرح‌های
 فراوان و حال‌های متغیر شمس ممکن است آن چنان به
 چشم نیایند و خواننده شاید مجبور باشد از ابتدا تا به انتهای
 این کتاب را بخواند و شاید این مساله در حوصله و دغدغه‌ی
 همه امروزی‌ها نباشد؛ متأسفانه. این در حالی است که این
 جمله‌ها به شدت خود را به در و دیوار می‌کوبند که دیده
 شوند و عطش دارند که به خواننده‌ی خود برسند و معلوم
 نیست در این عطشانی متن و عطشانی خواننده، مراد

کیست و مرید کیست. همان‌طور که در رابطه شمس و مولانا معلوم نیست. شمس به مولانا می‌گوید: «مراد» و مولانا به شمس می‌گوید: «مراد».

القصة؛ بی‌تردید خواندن مقالات شمس به صورت کامل و از ابتدا تا به انتها لطف و حال خاصی دارد که می‌تواند وقت و بخت هر خواننده‌ای را آن‌چنان در خود بگیرد که دیگر رهایی از آن به یک محال بماند. اما این جمله‌ها و قطعه‌های منحصر به فرد نیز حکایت‌های مفصلی هستند که در یک یا چند جمله‌ی فشرده‌ی شگفت‌بارگو کننده‌ی خلجان‌های روحی و سحرآفرینی‌های شمس در قالب تنگ زبان‌اند.

مقالات شمس در واقع در دو بخش و فصل آمده است. تا اواسط فصل اول یا همان دفتر اول حضور شمس از حدیث مولانا بیشتر از حضور مولانا است؛ و از اواسط همین دفتر اول داستان مولانا رفته‌رفته پررنگ و پررنگ‌تر می‌شود و شمس را در روند شکل‌گیری کلیت داستانی این کتاب هر لحظه بی‌تاب و بی‌تاب‌تر نشان می‌دهد تا خدا حافظی جان‌سوز و جهان‌سوز و سفارش‌هایش به بهاء‌ولد هنگام رفتن. به بهاء‌ولد می‌گوید که چگونه به مولانا غذا بدهد و چه بدهد و...

مشابه جملاتی که شمس در مقالات انشاء می‌کند؛ شاید

در هیچ کدام از متون عرفانی، یا متونی از این دست با این زبان و این صلابت دیده نشود، مگر در دیوان کبیر مولانا که ترجمان کرامت های شمس است در سخن که به گوش مولانا می رسید و او را بی خود از خود می کرد. حق می دهید به شیدایی مولانا وقتی تجلی ذات کلمات را در اصيل ترین و نهایی ترین شکلش از زبان شمس می خوانید و حتما می دانید کاتبانی دیگر این کلمات را به کتاب کشیدند و مرقوم کردند که شمس اهل نوشتن نبود. شوریدگی و غربت شمس اجل از کتابت بود و مولانا را تاب شیخ شهود و ذات نبوده و هر لحظه به شکلی منقلبش می کرد. هیچ پیرو عارفی این گونه در سخن مخنون نیست و بی سخن حرف نمی زند. نگاه کنید به این بیت مولانا: «مستم از این بیت و غزل، ای شه و سلطان ازل / مفتعلن، مفتعلن، مفتعلن گشت مرا.» اگر مولانا شعر را قبول نداشت و تاب نمی آورد وزن و قافیه و مناسبت هایش را، تحت تاثیر همین بی سخنی ها و بی حرفی های سخنوری شگفت مانند شمس بود؛ و شمس نیز به شکل دیگری می گوید: «می گویم و خُرد می کنم سخن را.» همانطور که گفته شد؛ دیوان کبیر مولانا، با همه عظمتش برآمده از جهان سخن های جادووار و عظیم شمس است؛ اما شمس خود به غریبی و ناماندگار بودن تن می زد. مولانا

مترجم شمس بود و شهره شد به جهان تا ابد و شمس غریب ماند و در گوشه‌های نمور تاریخ گم شد. آنچنان که خود می‌خواست: «خواهم این بار آنچنان رفتن / که نداند کسی کجایم من / همه گردند در طلب عاجز / ندهد کس نشان ز من هرگز / سال‌ها بگذرد چنین بسیار / کس نیابد ز گرد من آثار...» حوالتش این بود که مثل صاعقه فرود بیاید و ویران کند و برود.

شمس و مولانا در رکاب هم سخن را به نهایت خود می‌رسانند و می‌گویند ما و این سخن را چه به هم؟ این‌ها «جزوی» از همان است که در گفت‌نباید. این‌ها کلام نهایی‌ست بی «کاف» و «لام» و «الف» و «میم». شمس گاهی رمزگونه حرف می‌زند تا به آن کس برسد که منظور او است و باید برسد: «دلم نمی‌خواهد که با تو شرح کنم. همین رمز می‌گویم. پس می‌کنم. خود بی‌ادبی‌ست پیش‌شما شرح گفتن.»

در تذکره‌ها شکل، شخصیت و تاریخ دیدار شمس و مولانا بسیار، متنوع و متلون گفته شده اما نقل استاد محمدعلی موحد نقلی محترم‌تر است که می‌نویسد: «پیشینیان ما در ضبط دقیق تاریخ رویدادها به‌طور معمول دقت چندانی به خرج نمی‌دادند و عموماً ما در خصوص تاریخ رویدادها و یا تاریخ تولد و وفات بزرگان دارای تشتت آراء هستیم. بر این

اساس، برای تولد مولانا تاریخ‌های متفاوتی ذکر شده است. براساس اسناد موجود، مولانا در سال ۶۰۴ هـ. ق به دنیا آمده؛ اما بنابر نظر «گلپینارلی» مولانا ۱۰ تا ۲۰ سال زودتر از این تاریخ باید متولد شده باشد. بنابراین در سال ۶۴۲ هـ. ق که این دو همدیگر را برای نخستین بار ملاقات می‌کنند، مولانا باید ۳۸ ساله و بنابر نظر «گلپینارلی» شمس ۶۲ ساله بوده باشد. اما نکته استثنایی و درخور توجه درباره این رویداد تاریخی آن است که علاوه بر آنکه روز و ماه و سال این واقعه به دقت بیان شده، حتی درخصوص اینکه این دیدار در چه ساعتی از روز به وقوع پیوسته است نیز سند موثق وجود دارد. بر اساس این اسناد؛ تاریخ رسیدن شمس به مولانا بامداد روز شنبه نهم آذرماه سال ۶۴۲ هـ. ق است و این مهمترین تاریخی است که ما به لحاظ مولاناپژوهی داریم. در واقع این ملاقات تاریخی سرنوشت‌سازترین اثر را بر زندگی مولانا داشته است؛ چرا که تمام آثار مولانا از جمله دیوان کبیر، مثنوی معنوی، فیه مافیه و تمام مکتوباتی که از او برای ما به جای مانده، محصول دوران پس از رسیدن مولانا به شمس تبریزی است. در واقع، تا پیش از ظهور شمس، مولانا واعظی بیش نبوده و اثری از خود به جای ننهاده بود.*»

اما آنچه پیش روی شماست قصد شرح نویسی و تکرار ندارد و خواندن این جملات و قطعات نیز بی نیاز است از هرگونه شرح و بسطی؛ چرا که این جملات بی هیچ حاشیه و شرحی خودشان شارح شکوه جایگاه خود و گوینده شان هستند و حتی همین مقدمه هم از نظر نویسنده اش اضافی است؛ تنها عذر مرقوم کردن این جسارت است در این کتاب لاغر، که حاصل عشقبازی جوانی خام و ندانسته است با عزیزکرده هایش و هیچ جنبه ی علمی یا پژوهشی و... ندارد و طبعاً و طبیعتاً، ذوقی است در حد بضاعتِ ذوقم و امیدوارم بگذرند از سرفصیر، بزرگانی همچون استاد «محمد علی موحد» و دیگر هم عصران که حضور و نفسشان جاودانه باد.

محسن بوالحسنی

مهرماه ۱۳۹۰